

تصحیح یا تخریب؟

مجدالدین کیوانی*

بازار آن قدرها هم که او تصور می کند آشفته و هر دمبیل نیست. بالاخره روزی گذار پوست به دباغ خانه می افتد. از جمله این ترندهاست: جابه جاکردن اجزاء کار دیگران بدون افزودن مطلبی جدید؛ تشکر از افراد موجه و شناخته شده بابت کارهایی که نکرده اند و راهنمایی درباره ویرایشی که به چشم ندیده یا اصلاً روحشان از آن خبر ندارد؛ سپاسگزاری از افراد رنگارنگ، از جمله ناشران فرهنگ پرور که ویراستار را در انجام کارهای پژوهشی و تصحیح و تنقیح آثار ادبی و علمی تشویق کرده اند؛ خفض جناح و شکسته نفسی، تواضع های نخ نما شده و خالی از لطف که «بله» به رغم نداشتن اهلیت، و با بضاعت مزجات تسلیم اصرار لطف آمیز سروران دانشور خود شدم؛ و ترندهای دیگری از این دست.

یکی از شگردهایی که به خیال ویراستار بسیار کارساز است و منزلت او را در چشم خواننده بالا می برد و جای شکی باقی نمی گذارد که ویرایشش از لحاظ اصالت حرف ندارد، این است که درباره فلان و بهمان مطلب خود را با پژوهشگری بنام یا استادی مورد احترام همگان هم عقیده اعلام می کند. استناد به حرف این یا آن استاد موجه البته نه تنها عیبی ندارد بلکه به اعتبار کار استناد کننده نیز می افزاید. مسأله در نحوه استناد کردن است. ویراستار ناشی که از ظرافت کار خبر ندارد، زود خود را «لو» می دهد. فرق است میان این که بگویید «من با نظر علامه قزوینی موافقم» یا «نتیجه گیری فروزانفر را تأیید می کنم»، و این که بگویید: «گواه یا مؤید نظر این جانب علامه قزوینی است»، یا: «استاد فروزانفر نیز قبلاً به نتیجه گیری مشابهی رسیده بود».

معطلتان نکنم. اجازه بدهید جدیدترین ویرایش دیوان ظهیر فاریابی را، در جاهایی صفحه به صفحه و در جاهای دیگر بخش به بخش، مرور کنیم و ببینیم ویراستار جدید بر آنچه

دیوان ظهیر فاریابی، تصحیح و مقدمه: اکبر بهداروند، انتشارات نگاه، تهران: ۱۳۸۹، قیمت ۱۱۰۰۰ تومان.

گاه کار ناپسند کتاب سازی از حد متعارف و قابل تصور آن در می گذرد به گونه ای که باید نام دیگری برای آن اندیشید؛ نامی که، گرچه گویاتر و «در خور تر»، ولی زبیده ارباب تحقیق و پژوهش نخواهد بود. البته چنانچه پژوهشگری کار را تا به آنجاها بکشاند دیگر نه پژوهشگر که چیزی دیگر خواهد بود. این روزها که بلبشو و بی حساب و کتابی به عرصه دانش و دانش پژوهی و صنعت نشر نیز راه یافته، و این حوزه های قابل احترام به دست عده ای فرصت طلب و سودجو به انحراف کشیده شده، نه دستی از غیب بیرون می آید که کاری بکند نه صاحب دل قدرتمندی به فکر چاره این درد می افتد، و چنین می نماید که «آنچه البته به جایی نرسد فریاد است». چون نه ضابطه ای در کار است و نه نظارتی بر کیفیت آنچه منتشر می شود، هر کس به خود اجازه می دهد از این نمدهرج و مرج کلاهی دست و پا کند و لذا حکایت زردوز و بوریا باف هر روز و هر هفته تکرار می شود. در چنین شرایط به ظاهر خواب آلوده ای بعضی ویراستاران خود ساخته، خواننده را چنان از بیخ عرب و از جاده پرت تصور می کنند که او احساس حقارت می کند و از خود می پرسد که چرا تا بدین اندازه دست کم گرفته شده است. بوریا بافانی که خود را «اهل بخیه» جا می زنند و کارهای ناشیانه تولید می کنند، شگردهای ناشیانه ای هم به کار می بندند به خیال آنکه «ایز» گم می کنند. شنیده ایم که یکی از حیل های رقیبان یا دشمنان در حق یکدیگر این است که جهت تابلوهای راهنمایی وسط جاده ها را تغییر می دهند تا طرف از مسیر درست منحرف شود. ویراستار «زرنگ» ما نیز حیل هایی برای فریب دادن خواننده در چننه دارد غافل از آن که

* استاد بازنشسته دانشگاه تربیت معلم.



قبلاً دربارهٔ دیوان ظهیر گفته شده چه نکتهٔ تازه‌ای افزوده‌اند. در ضمن شگردهای هوشمندانهٔ ایشان را به قصد بزرگ جلوه دادن کار خود و پنهان کردن آنچه نباید می‌کردند ولی کرده‌اند، از نظر بگذرانیم.

۱. پشت جلد کتاب نوشته‌اند: «تصحیح و مقدمه: اکبر بهداروند»؛ در حالی که ایشان نه تصحیحی انجام داده‌اند نه مقدمه‌ای از خودشان نوشته‌اند (باز بر سر این مطلب خواهیم آمد).

۲. در فهرست مطالب هیچ ذکری از «مقدمه»، که بر جلد مزدهاش را داده‌اند، دیده نمی‌شود؛ اگر مقدمه‌ای نوشته شده — که فی الواقع هم نوشته نشده — آن خبر خوش که بر جلد کتاب نقش بسته چیست؟

۳. صفحهٔ ۹ و ۱۰ با غزلی از حافظ اشغال شده است. با این که هم غزل مشهور است و هم در بیت مقطع نام حافظ دیده می‌شود، ذیل غزل مرقوم شده: «شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی!» برای کسی که می‌خواهد با حرف‌های بی‌زحمت بر شمار صفحات بیفزاید همین نیمه‌سطرها معتنم است. «قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود». به علاوه، معمول و معقول آن است که یکی دو بیت ناب و مناسب از خود شاعری که دیوانش در دست تصحیح بوده نقل شود؛ یا یکی دو بیت در حمد و ثنای خداوند. به هر تقدیر، نوشتن یک غزل کامل از شاعری دیگر، کاری است که جز افزودن غیر لازم بر صفحات و قیمت کتاب سودی بر آن متصور نیست. تا این جا اقل ۵۰ تومان به ضرر خواننده، (هر صفحه ۲۵ تومان).

۴. یک صفحه و نیم بعدی زیر عنوان «به نام ایزدان پاک»، مطالبی آمده که برای آن که شمای خواننده راحت‌تر و مستقیم‌تر به نکات جالب آن توجه کنید، ترجیح می‌دهم مقدمه را عیناً و به همان صورت که چاپ شده نقل کنم. فقط آنچه را که باید بیشتر به آن عنایت شود، با حروف سیاه متمایز می‌کنم. جاهایی که به حق فکر می‌کنید باید نقطه باشد، واقعاً نقطه‌ای در کار نیست. من عیناً آنچه در متن چاپ شده است نقل می‌کنم.

به نام ایزدان پاک

سپاس خدای را که توانایی و لیاقت عطا فرمود که این دیوان سترگ را به زیور آراسته شود خدای را شاکرم که با

بضاعت مزجات در تدارک این کار بر آمدم بدون شک ظهیر فاریابی از اعظم شعر پارسی است این شوق و شور را مدیون دوست فرهنگ مدارم جناب... هستم که پیوسته مرا وادار و ترغیب به تصحیح آثار شاعران می‌کند. امیدوارم که پیوسته این رفیق همراه و دوستدار فرهنگ و ادب شعر دیر زیاد که پشتوانهٔ عظیمی در جهت احیاء آثار فرهنگ بزرگ ایران زمین است.

من با استاد صفا که روحشان لبریز از مهر و نشاط باد هم عقیده ام که آثار ظهیر توسط شاعر و گرد آورنده‌ای آسیب دیده است اما به دلایلی آن آثار را در جوف دیگر آثار قرار دادم که خوانندگان عزیز بهتر و بیشتر به این معایب واقف پیدا کنند به هر روی این کار حاصل لحظات باقیماندهٔ عمرم می‌باشد که تقدیم می‌کنم و در انجام آن سپاس و قدردانی خود را از عزیزانی که مرا پیوسته مورد الطاف بیکرانه و عواطف انسانی خویش قرار داده اند اظهار می‌دارم:

۱. همسر گرانقدر و جان پناهم

۲. فرزندان عزیزم

۳. همشهریان گرانسنگ اندیمشکی

۴. محمد افشین وفاپی

۵. دکتر مسعود جلالی مقدم دین‌پژوه بزرگ

۶. استاد عبدالعزیز مهجور افغانی بیدل دوست نامدار

۷. عباس باقری و عبدالله واتقی و وحید کیخا مقدم

۸. غرض نقشی است کز ما باز ماند

که هستی را نمی‌بینم بقایای

۹. کدام قطره در این بحر، باب گوهر نیست

خطای ما همه شایستهٔ کرم شمرد

۱۰. خاک پای مردان ایران زمین

لطفاً یک بار دیگر متن بالا را بخوانید و مخصوصاً در آنچه با حروف سیاه مشخص شده تأمل بفرمایید و سپس نکات زیر را از نظر بگذرانید:

نخست. کسی که «سپاس خدای» می‌کند چه کار دارد با «ایزدان پاک»؟

دوم. توانایی و لیاقت ویراستار از آشفته‌کاری‌هایی که در همین چند سطر بالا و در صد و چند صفحه مقدمه و کارهای عجیب و غریب در بقیهٔ ویرایش دیوان ظهیر انجام داده، کاملاً آشکار است.



بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل

توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

سوم. یکی از مصادیق این توانایی و لیاقت، نگارش همان جمله اول است. حداقل کاری که ویراستار می‌توانست بکند تشخیص این نکته ساده بود که جمله کوتاه «این دیوان سترگ را به زیور آراسته شود»، یک «را» زیاد دارد و یک «طبع» کم! **چهارم.** ذکر «بضاعت مزجات» اگر از باب خفض جناح و تعارف است، که دور این قسم عبارات کلیشه‌ای مدت‌هاست گذشته است؛ و اگر ویراستار واقعاً معتقد است که بضاعتش مزجات بوده (که ظاهراً بوده) نباید «در تدارک چنان» «دیوان سترگی» بر می‌آید.

پنجم. جمله «بدون شک ظهیر فاریابی از اعظم شعر پارسی است»، بدون نقطه نشانه قطع در قبل و بعد از آن، نه ربطی به جمله پیش و نه پیوندی با جمله پس از آن دارد و، به قول معروف، این وسط «لنگ می‌زند»!

ششم. ویراستار کدام «شور و شوق را مدیون دوست فرهنگ‌مدار» است؟ قبلاً که هیچ از شور و شوق حرفی در میان نبوده است.

هفتم. آیا واقعاً این دوست فرهنگ‌مدار پیوسته ویراستار ما را «وادار و ترغیب به تصحیح آثار شاعران می‌کند»؟ یا این جمله صرف تعارف و تحیب است؟ جناب ایشان چه محسناتی در این ویراستار یافته و تا کنون چند کار تحسین‌انگیز از او دیده که پیوسته وی را «وادار» به تصحیح آثار شاعران می‌کند؟ ملاک‌ها و معیارهای این ناشر فرهنگ‌مدار چیست؟

هشتم. جمله «من با استاد صفا... هم عقیده‌ام» را کسی می‌گوید که خود تتبع و تحقیق فراوان کرده و به نتیجه مشابهی رسیده است و نه ویراستار دست و دل‌بازی که هرچه استاد صفا و دیگران گفته‌اند عیناً در مقدمه ویرایشش کلمه‌به‌کلمه نقل می‌کند.

نهم. شادروان صفا سال‌هاست که در گذشته است؛ چگونه روحش می‌تواند «لبریز از مهر و نشاط» باشد؟ از این گذشته، جای این دست دعا و ثناها که جز کش دادن مطلب ثمری ندارد، در کارهای تحقیقی نیست. همین جمله‌ها که به نظر کوتاه می‌آید، وقتی سر به صدها و هزارها زد، صفحات متعددی را پر می‌کنند بدون آن که حضورشان ثمری داشته باشد. **دهم.** ویراستار آثار دیگران را با این که یک بار در گذشته به

اشعار ظهیر آسیب رسانده است، دوباره «در جوف دیگر آثار او» قرار داده است. منظور ایشان باید اشعاری باشد که از شمس طیبسی (د. حدود ۶۲۶ ق) به دیوان ظهیر راه یافته است. اولاً اشعار الحاقی را نه «در جوف» بلکه در بخش جداگانه‌ای ذیل «ملحقات» گذارده است. در ثانی، تفکیک اصل از الحاقی کار کس دیگری بوده که جناب ویراستار بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به نام او، این کار را جزو ابتکارات خود جا زده‌اند.

یازدهم. جناب ویراستار این «در جوف آوردن» را بدان مقصود ابتکار کرده‌اند که «خوانندگان عزیز خود بهتر و بیشتر به این **معایب واقف** پیدا کنند». از دقت نظر و وسواس علمی ویراستار بعید است که «واقف» را به جای «وقوف» ندیده باشند. به علاوه، کدام **معایب**؟ اشعار شمس طیبسی **معایب** به حساب نمی‌آید. اتفاقی که افتاده این است که در گذشته اشتباهاً مقداری از سروده‌های ظهیر و شمس مخلوط شده، و بعداً پژوهشگرانی متوجه این خلط شده، آنها را از هم تفکیک کرده‌اند و حال، ویراستار کار آنها را به خود منتسب می‌کند. ضمناً عبارت «به دلایلی» وقتی مورد پیدا می‌کند که بلافاصله پس از آن، جمله «خوانندگان خود واقف پیدا کنند» نیاید.

دوازدهم. باز هم بدون نقطه‌گذاری میان دو جمله، می‌خوانیم: «به هر روی این کار حاصل لحظات باقی‌مانده عمرم می‌باشد». منطق و معنای این جمله که در نگاه اول اشک خواننده را در می‌آورد، روشن نیست؛ به ویژه که با قید «به هر روی» باید از لحاظ دستوری، با جمله پیشین ارتباطی پیدا کند — که ایداً نمی‌کند. به علاوه، «لحظات باقیمانده عمر»، باز هم از آن شکسته‌نفسی‌هاست والا کاری بدین سترگی، یعنی ویرایش دیوان ظهیر، طی «لحظات» صورت نمی‌پذیرد. شاید هم کاری که ویراستار ما انجام داده، از او لحظاتی بیش وقت نگرفته است! به اضافه، «حاصل لحظات باقیمانده عمر» منطقی این معنا را دارد که گوینده دیگر هیچ گونه کاری انجام نداده، و حتی این گزارش را از آن عالم برای ما نوشته است — که البته چنین نیست و مباد که چنین باشد.

ده فقره شماره‌گذاری شده، علی‌قول خود ویراستار باید شامل اسامی «عزیزانی» باشد که او را «پیوسته مورد الطاف بیکرانه و عواطف انسانی خویش قرار داده‌اند». تا فقره ۸ را قبول می‌کنیم ولی تکلیف سه فقره آخر چیست؟ شماره‌گذاری برای خود معنا و مناسبتی دارد. مطالب غیر مرتبط را نمی‌توان



با ۱، ۲، ۳... تفکیک و ردیف کرد. به علاوه، اگر قصد ویراستار فربه‌سازی کتاب نبوده است، ای کاش توضیح می‌داد که فرزندان عزیز و «همشهریان گرانسنگ اندیمشکی»، چه سهمی در «تصحیح و مقدمه» دیوان ظهیر داشته‌اند. همین‌طور محمد افشین وفائی. آیا دکتر مسعود جلالی — به فرض این‌که از کار ویراستار خبر داشته — اصلاً آنرا پیش از انتشار رؤیت کرده است؟ و دو سه نفر بعدی؟

پس از این پیشگفتار ۱/۵ صفحه‌ای، «مقدمه جامع دیوان ظهیرالدین فاریابی»، «از کتاب کلیات ظهیر فاریابی، چاپ نشر قطره» نقل شده است. در زیرنویس‌های این مقدمه که به احتمال قوی از مصحح مقدمه است، کوته‌نوشت‌هایی چون سق، بم، خص دیده می‌شود که معلوم نیست علامات اختصاری چیست؛ و اگر به نسخه‌بدل‌هایی مربوط است، شکل کامل این کوته‌نوشت‌ها کدام است؟ این مقدمه علی‌الاصول باید بلافاصله پیش از متن اشعار ظهیر می‌آمد حال آن‌که میان این مقدمه و متن اشعار بیش از صد صفحه‌ای فاصله افتاده است.

در بالای هر یک از این صد و چند صفحه عبارت «نسخه‌بدل‌ها» تکرار شده است، در صورتی که فقط ده صفحه آن مربوط به نسخه‌بدل‌هاست. خدمت بزرگی که «حاصل لحظات باقیمانده عمر» ویراستار درستکار ماست، به اینجا ختم نمی‌شود؛ این تازه اول کار است. هم ده صفحه نسخه‌بدل‌ها و هم صد و چند صفحه بعد که به دوره ظهیر، وضع سیاسی در قرون ۴ تا ۷ هجری، وضع اجتماعی و ادبی آن دوران می‌پردازد، همه و همه کار دیگرانی است که ویراستار حاضر نشده نامی از آنها ببرد.

رسم این است که هر پژوهشی را که آغاز می‌کنند نخست پیشینه آن را معرفی می‌کنند؛ یعنی نویسنده یا ویراستار در مقدمه تحقیق خود گزارشی از آنچه مقدم بر کار او انجام گرفته است می‌دهد و پژوهش خود را از آن به بعد و با توجه به نقاط ضعف و قوت کارهای انجام‌شده آغاز می‌کند. این کار را فرنگی‌ها review of literature می‌گویند، یعنی بررسی آنچه دیگران در باب موضوعی که پژوهشگر یا مصحح جدید می‌خواهد تحقیق کند، انجام داده‌اند. آنچه تلویحاً از این شیوه کار استنباط می‌شود این است که تحقیق جدید باید کامل‌تر و بهتر از کار گذشتگان یا لااقل مکمل آنها باشد؛ یا نقاط

ضعف پژوهش‌های پیشین را باز نماید و رفع کند یا مطلب تازه‌ای بر آن بیفزاید. بسیاری از دوباره‌کاری‌هایی که این روزها زیر عنوان ویرایش «مجدد» می‌شود جز پایمال کردن حق گذشتگان نیست و چه بسا که این ویرایش به اصطلاح مجدد جز مسخ و مثله کردن ویرایش اول نیست.

پیش از «تصحیح» جدید دیوان ظهیر فاریابی به همت کسی که در «لحظات باقیمانده» عمرش چنین خدمت عظیمی کرده است، سه چاپ از این دیوان داشته‌ایم که جناب ویراستار متعرض هیچ کدام نشده است. ذکر چاپ حاج شیخ احمد شیرازی در ۱۳۲۴ ق هم از جانب ایشان نیست بلکه مطلبی است که در مقدمه یکی از ویراستاران قبلی درج شده است: مقدمه‌ای که ویراستار ما «قلبی» آن را انتحال فرموده است. یکی همین چاپ شیخ احمد، از انتشارات فروغی در ۱۳۶۱ ش است که از روی نسخه‌ای به خط نستعلیق خوش در ۳۷۱ صفحه به طور عکسی چاپ شده است. موسی انصاری در مقدمه‌ای بر این چاپ عکسی می‌نویسد: «مخفی نماند که در بعضی از قصاید [ظهیر] شمس تخلص می‌فرموده، از سیاق شعر معلوم می‌شود» (ص ۷). چاپ دیگر «با فهرست کامل و مقدمه و مقابله»، به اهتمام هاشم رضی ویرایش و توسط انتشارات کاوه کلاً در ۳۳۵ صفحه منتشر شده است. رضی در مقدمه ۶۳ صفحه‌ای خود ضمن بیان شمه‌ای از اوضاع آشفته عصر ظهیر، به دو سه مورد از اشعاری که از دیگران به دیوان ظهیر وارد شده سخن می‌گوید؛ از جمله اشعاری از فرید کاتب، و یک رباعی از کمال‌الدین اسماعیل (ص ۶۰-۶۱). رضی در صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۳ چند قصیده زیر عنوان «ملحقات» جای داده است. مع ذلک، او هیچ اشاره‌ای به وارد شدن اشعاری از شمس طبری به دیوان ظهیر نمی‌کند.

سومین و کامل‌ترین ویرایش از دیوان ظهیر به همت تقی بینش (۱۳۰۰-۱۳۷۴) و با تشویق و هدایت علی‌اکبر فیاض (د. ۱۳۵۰) صورت پذیرفته است. او این کار را با مقابله ده نسخه [۸ خطی و ۲ چاپی]، مقدمه مفصل، حواشی، تعلیقات، معانی لغات و چند فهرست آماده کرد که در ۱۳۲۷ ش از سوی انتشارات باستان در مشهد منتشر شد. بینش افزون بر معرفی ده نسخه مورد استفاده خود (در صص ۹-۱۸) ۱۶ نسخه موجود دیگر در کتابخانه‌های داخل و خارج ایران را در تعلیقات خود (صص ۴۶۴-۴۶۷) به تفصیل معرفی کرده است. به علاوه، او در



صفحات ۴۶۷ تا ۴۸۳ ذیل «اشعار دخیل» همه آنچه را که از شاعران دیگر، چه قصیده، چه قطعه و چه غزل، وارد دیوان ظهیر شده مشخص کرده است؛ از جمله اشعاری از انوری، ظهیر اصفهانی و، بیش از همه، از شمس طوسی. البته بینش ذیل بخشی با عنوان «ملحقات» (ص ۳۹۸-۴۶۲) نیز هر آنچه شعر مشکوک در میان اشعار منسوب به ظهیر بوده، یکجا درج کرده است.

حال با وجود داشتن ویرایشی با این درجه از دقت و کمال که با همت پژوهشگر موجه مشهدی انجام گرفته، چه ضرورتی به کار ویراستار اندیشمندی بوده است؟ البته شاید نتوان کار بینش را صددرصد کامل و بی‌عیب خواند. مهم این است که چنانچه قرار باشد ویرایش تازه‌ای از دیوان ظهیر بشود، باید مطالب ناگفته‌ای درباره این دیوان گفته، و گره‌های ناگشوده‌ای از آن گشوده شود. خواننده محترم کافی است مقدمه بینش را بخواند و ببیند آن صاحب وجدان و اخلاق علمی با چه دقت و وسواسی هم آنچه را انجام داده، هم اشکالات را، هم منابع و مأخذ خود و شیوه تفکیک اشعار اصیل و دخیل را صادقانه و روشن بیان کرده است؛ و آن‌گاه کار او را مقایسه کند با نحوه عمل و ترتیب اجزاء کتاب در ویرایش جدید.

ویراستاری که ناشر فرهنگ‌مدار شور و شوق را در وی برانگیخته:

اولاً. همان‌طور که گفته شد، مقدمه جامع دیوان را که باید پیوسته به متن اشعار باشد در فاصله صدصفحه‌ای آن قرار داده است.

ثانیاً. نسخه‌بدل‌ها و شرح هر یک را عیناً از مقدمه مرحوم بینش رونویسی کرده (شاید فتوکپی آن را در اختیار حروفچین گذاشته است). وقتی ویراستار درباره آنچه زیر عنوان «نسخه‌بدل‌ها» می‌آورد هیچ‌گونه سرنخی به شما ندهد و این عبارت را بخوانید: «کار ظهیر فاریابی پیش از همه مرا با نسخه‌های چاپی دیوان او آشنا کرد...»، شک نمی‌کنید که ضمیر «مرا» اشاره به بهداروند دارد، حال آن‌که این عبارت عین نوشته بینش است. بقیه مقدمه تا صفحه ۱۱۱ کلهم اجمعی از مقدمه بینش نقل شده است؛ حتی پانویس‌ها. آنچه تقی بینش در معرفی نسخه‌های خطی نوشته و علامت‌های اختصاری برای آنها وضع کرده است، در مورد ویرایش خود

او صدق می‌کند و نه در مورد ویرایش کسی که در کار وی دخل و تصرف ناروا کرده و قسمت‌هایی را جابه‌جا کرده است. ویراستار ما به احتمال قریب به یقین نسخه‌های بینش را رؤیت نکرده است. مثلاً، بینش در صفحه شانزده از مقدمه خود می‌نویسد: «این نسخه را با علامت ک نشان داده‌ایم.» چنین نشانه ارجاعی فقط برای ویرایش خود او معنا دارد. همین عبارت بینش در صفحه ۲۸ از ویرایش جدید عیناً تکرار شده است، در حالی که در هیچ صفحه دیگر این ویرایش اثری از این نسخه خطی نمی‌بینید. پرسش این است که ویراستار ما که این نسخه‌های دهگانه را به تفصیل معرفی کرده (البته به نقل کلمه به کلمه از مقدمه بینش) چرا در پانویس‌ها به آنها ارجاع نداده است؟ چرا در سرتاسر متن دیوان، حتی نام یکی از این نسخه‌های خطی — چه به صورت پانویس چه در تعلیقات — به چشم نمی‌خورد، در حالی که تقریباً تمامی صفحات ویرایش بینش پر است از نسخه‌بدل‌ها؟

کار زیرکانه ویراستار ما به کار کسانی می‌ماند که صحنه حادثه را به سود خود به هم می‌زنند تا پلیس نتواند «کروکی» درستی از حادثه و محل آن به دست بدهد. با این عمل، ظاهراً آنچه در واقع رخ داده است لوٹ، و احتمالاً راه برون‌شدی از مخمصه پیش روی خاطی باز می‌شود. ویراستار ارجمند ما با به‌هم‌ریختن ترتیب منطقی اجزای ویرایش مرحوم بینش، حذف پانویس‌ها، محو جزئیات شناسه ویرایش بینش و افزودن یکی دو اظهار نظر غلط‌انداز اینجا و آنجا، مطمئن شده که هیچ‌کس تردیدی در انتساب این همه اطلاعات ارزنده به او نمی‌کند، و زحمات روزان و شبان او را ستایش خواهد کرد. مثالی دیگر از آشفته‌کاری: ویراستار در صفحه ۲۴ وعده داده است که «اختلاف‌های اساسی که [فلان نسخه] با نسخ دیگر داشت در تعلیقات ذکر کرده‌ام». این تعلیقات کجاست؟ ویراستار آن زمان که عبارت بالا را از صفحه دوازده ویرایش بینش نقل می‌کرده، فکر این را نکرده که ویرایشش باید تعلیقاتی هم داشته باشد! بینش در صفحه یازده از مقدمه خود می‌نویسد: «نسخه دست من متعلق است به کتابخانه دبیرستان دولتی شاهدخت مشهد». حال ویراستار ما همین عبارت را بعینه در صفحه ۳ از مقدمه خود تکرار کرده است. بنده خواننده فرض را بر این می‌گذارم که او از تهران یا اندیمشک رنج سفر را تا مشهد برای خود خریده تا نسخه موجود در دبیرستان



شاهدخت را مطالعه کند؛ دبیرستانی که شاید با این نام لااقل از ۳۰ سال پیش به این سو وجود نداشته است.

با این که به تصریح بینش در پانویس‌های صفحات ۷۹، ۷۷، ۷۵ بخش مهمی از شرح اوضاع اجتماعی و ادبی عصر ظهیر از تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفا گرفته شده، و ویراستار نیز آنها را کلمه‌به‌کلمه رونویسی کرده است، باز در ص ۱۱۱ می‌نویسد: «و اما کتاب گرانسنگ تاریخ ادبیات در ایران اثر فاضل بی‌بدیل دکتر ذبیح‌الله صفا آمده است که...»؛ و آن وقت تا صفحه ۱۲۶ یعنی ۱۵ صفحه از ویرایش خود را عیناً از جلد دوم تاریخ ادبیات صفا بازگو می‌کند. گویی که آنچه بینش از این تاریخ نقل کرده کافی نبوده است. جناب ویراستار حتی نمونه‌هایی را هم که صفا از دیوان ظهیر نقل کرده، در مقدمه دیوان همین ظهیر تکرار فرموده است! ای کاش به اعتبار الاکرام بالاتمام، ویراستار عزیز ما بقیه آنچه را هم که بینش به پایان ویرایش خود افزوده — از جمله توضیحات، استدراکات و راهنمایی‌های تاریخی و لغوی و غیره — در پایان کار خود نقل می‌کرد و قائله را پایان می‌داد. جناب ویراستار حتماً ضرورتی نمی‌دیده که لااقل فهرست اعلامی در خاتمه بیفزاید؛ شاید هم ناشر مصلحت ندیده است. آخر قبلاً هم کار تقریباً مشابهی از این ناشر فرهنگ‌مدار دیده‌ام و آن دیوان شاعری اصفهانی است که در انتهای آن فهرستی از اعلام دیوان داده شده بدون آن که شمار صفحاتی که این اعلام در آنها آمده، مشخص شده باشد! باز قیمت کتابی از همین ناشر بر پشت جلد ۳۵۰۰ تومان و در صفحه شناسه ۲۵۰۰۰ ریال تعیین شده است! خوب، پیداست که کم‌دقتی و بی‌مبالاتی ناشر و ویراستار با هم می‌خواند. اگر ناشر، اولاً، پیش از هر اقدامی برای چاپ یک کتاب، اهلیت، تجربه و سابقه کار مؤلف و ویراستار خود را بداند و، ثانیاً، در مراحل مختلف کار ناظر و نگران کیفیت آن باشد، اثری روانه بازار نخواهد کرد که خدای ناکرده به حیثیت و اعتبار شغلی او

لطمه بزنند. از این نگرانم که ویراستار دیوان ظهیر دست ناشر خود را خوانده و اطمینان داشته که هرچه تحویل دهد او چاپ خواهد کرد و الا این گونه عمل نمی‌کرد. حالا فرض را بر این می‌گذاریم که ناشر به علت مشغله زیاد و اطمینان بیش از حد، جنس تحویلی را نگاه نکرده و چاپ و منتشر کرده است؛ جناب ویراستار از خوانندگان چه تصویری داشته است؟ به نظر می‌رسد داستان کبکی که سرش را در برف فرو می‌برد و گمان می‌کند چون او جایی را نمی‌بیند دیگران هم او را نمی‌بینند، این روزها مصادیق فراوانی پیدا می‌کند! بعضی خیال می‌کنند با طایفه کوران طرفند. چقدر تولیدکننده متاعی این چنین باید خواننده را دست کم گرفته باشد. به گمان بنده، ویراستار دو گناه مرتکب شده: یکی در حق مرده‌ای که دستش از دنیا کوتاه است و نمی‌تواند از حق خود دفاع کند جفا کرده، دیگری در حق خوانندگانی که توقع دارند در مقابل پولی که می‌دهند متاع ارزشمندی بگیرند. متاع صفحه‌ای ۲۵ تومان به کنار، چرا باید خواننده این اندازه «پرت از مرحله» و «بیاده» تصور شود که با او چون کودکی بی‌تجربه و از همه‌جایی خبر رفتار شود.

به نظر نگارنده هم ویراستار هم ناشر ضمن این که باید از خداوند استغفار کنند، یک عذرخواهی صمیمانه به کتابخوان‌ها بدهکارند. ضمناً باید از روح آزردۀ تقی بینش نیز که سال‌هاست در میان ما نیست حلالیت بطلبند و با خالق خویش عهد کنند که با کارهایی از نوع «تصحیح» دیوان ظهیر خدا و خلق خدا را از خود نرنجانند. اگر بعض کسانی که سودای شهره‌شدن در عرصه‌های تألیف، ترجمه و ویراستاری در سر می‌یزند، ملاحظه اعتبار اجتماعی خود را نمی‌کنند و بی‌گدار به آب می‌زنند، ناشران ارجمند به حیثیت شغلی خود بیشتر بیندیشند و برای کتاب و جامعه کتابخوان شأن و منزلتی در خور آنان قائل شوند. کتاب با اجناس بنجلی که در بازار به خریداران مستأصل بی‌گناه تحمیل می‌شود فرق دارد.

۲۱ دی ماه ۱۳۹۰

